

## علت برپایی قیامت

حجت الاسلام والمسلمین حسین انصاریان \*

### اشاره

یکی از مسائل مهم در قرآن و روایت، بحث قیامت است که در آن، نیکان پاداش اعمال نیک خویش و بدان جزای رفتار زشت خود را خواهند دید. دنیا، محدود و زودگذر است و ظرفیت آن را ندارد تا انعکاس دهنده جزای کامل اعمال آدمیان باشد. از این رو، قیامت، بهترین سزایی است که بر اساس حکمت و عدالت خداوند متعال، انسان‌ها ارزیابی شده، به تناسب عملکرد خویش، نتیجه عقاید و کردار دنیوی خویشان را می‌بینند و در این خصوص، ذره‌ای به آنها ظلم نمی‌شود. آنچه در ذیل می‌آید، خلاصه‌ای از سخنان حجت الاسلام والمسلمین انصاریان است که درباره علت برپایی قیامت مطرح کرده‌اند.

### دلایل برپایی قیامت

به طور کلی، مهم‌ترین دلایل وجود قیامت و برپایی میزان الهی را می‌توان این‌گونه برشمرد:

---

\* نویسنده، محقق و از مبلغان نخبه دفتر تبلیغات حوزه علمیه قم.

## ۱. محدودیت دنیا

اصل برپایی قیامت، به جهت این است که کره زمین ظرفیت پاداش خوبان و جریمه بدکاران را ندارد؛ به بیان دیگر، خداوند پاداش و جریمه را ابدی قرار داده است؛ اما کره زمین، محدود و گذراست و در اینجا نمی‌توان انسان‌هایی را که به انتخاب خودشان، دین‌دار یا بی‌دین می‌شوند، ابدی قرار داد. پس، خداوند بعد از این دنیا، دنیای دیگری را قرار می‌دهد که هم گنجایش پاداش و عذاب و هم گنجایش ابدیت را دارد. بسیاری از اعمال است که عمل‌کننده، امکان رسیدن به پاداش آن را در این دنیا ندارد؛ مثلاً یکی از زیباترین، بهترین و برترین اعمال، جهاد با زبان و اسلحه در برابر دشمن، شیاطین و طاغوت است که اوج این جهاد، در کربلا اتفاق افتاد. این هفتاد و دو نفر، بنا بر ارزیابی خود حضرت ابی‌عبدالله علیه السلام، بی‌بدیل بودند و در گذشته و آینده نیز بی‌نظیرند. شهید شدند؛ یعنی بین روح و بدن آنها جدایی افتاد. حال، پروردگار می‌خواهد اجر این جهاد را بدهد؛ به چه کسی بدهد؟ آنها که در دنیا نیستند؟ بر فرض که سایر اعمال آنها را پاداش می‌داد، اما شهادت آنها بی‌پاداش می‌ماند؛ درحالی‌که خدا اعطای پاداش را بر خود واجب کرده است.

### وجوب اعطای جزا از سوی خدا

در آیات قرآن وجوب اعطای جزای عمل نیک و شر، به خوبی قابل درک است؛ مانند اینکه در سوره نساء می‌فرماید: «وَمَنْ يَخْرُجْ مِنْ بَيْتِهِ مُهَاجِرًا إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ ثُمَّ يُدْرِكُهُ الْمَوْتُ فَقَدْ وَقَعَ أَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا»<sup>۱</sup>

این هفتاد و دو نفر، چنین کاری کردند؛ در مسیر هجرت به سوی خدا، به مرگ برخورد کردند؛ مرگی به صورت شهادت. «عَلَى اللَّهِ»، یعنی بر خدا واجب است که پاداش اینها را بدهد و خدا اهل خُلف وعده نیست تا منکر وعده‌اش شود؛ چنان‌که می‌فرماید: «إِنَّ اللَّهَ لَا يُخْلِفُ الْمِيعَادَ»<sup>۲</sup>

اگر قرآن کریم یا روایات سخنی از قیامت به میان نیاورده بودند، عقل ما بر اساس نظام حکیمانه‌ای که بر جهان حاکم است، این سؤال برایش می‌آمد که مزد خوبی‌ها و جریمه بدی‌های ما چه می‌شود؟

۱. نساء، آیه ۱۰۰: «و کسی که از خانه خود به قصد مهاجرت به سوی خدا و پیامبرش بیرون رود، سپس مرگ او را

دریابد، مسلماً پاداشش بر خداست و خدا همواره بسیار آمرزنده و مهربان است.»

۲. آل عمران، آیه ۹: «مسلماً خدا خلف وعده نمی‌کند.»

نظام آفرینش به ما می‌گوید: هیچ خیر و سیر صحیحی در این عالم، بدون نتیجه نمی‌ماند. انسان‌ها نیز بدنه همین عالم و نظام هستند و از آن بیگانه نیستند؛ بلکه جزء همین نظام هستند. پس، باید خوبی‌های آنها حتماً به پاداش برسد و زشتی‌هایشان نیز به جریمه بینجامد. از سوی دیگر، این دنیا نیز گنجایش پاداش عظیم و عذاب عظیم را ندارد؛ این دو عظیم، در دنیا قابل ادراک نیست؛ پاداش و عذابی که ابدی نیز هست.

## ۲. ناهماهنگی جزا و عمل در دنیا

جای عذاب خیلی از مجرمان، در دنیا نیست. در کتاب‌هایی که در شوروی سابق نوشته شده بود، بعضی‌ها توانستند از آن چارچوب بیرون آمده، اوضاع آنجا را بنویسند. یکی از آنها، دفتردار استالین<sup>۱</sup> بوده که همیشه با او همراه بوده است. کتابی نوشته است به نام **مرگ استالین**. در این کتاب خواندم که استالین در ایامی که رئیس حکومت شوروی بود، مخالفانش را می‌کشت. دفتردارش می‌گوید: مقداری که ما خبردار شدیم، او در مدت حاکمیت خود، بیست میلیون نفر را کشته است.

چنین شخصی، اگر خدا بخواهد در دنیا به او جریمه بدهد، نهایت جریمه‌اش این است که او را بکشند؛ یعنی «النَّفْسِ بِالنَّفْسِ»؛<sup>۲</sup> یکی برابر یکی؛ اما بقیه بیست میلیون نفر چطور؟ قتل آنها جریمه ندارد؟ اگر جزای او فقط یک بار مردن باشد که ظلم به بندگان الهی است؛ درحالی‌که خدا در قرآن می‌فرماید: «وَأَنَّ اللَّهَ لَيْسَ بِظَلَّامٍ لِّلْعَبِيدِ.»<sup>۳</sup>

نمونه چنین ظالمانی در تاریخ زیادند؛ معاویه، آن همه ظلم کرد و یا هیتلر یازده سال بر آلمان

---

۱. استالین، ژرف چوگاشویلی، سیاستمدار و رهبر روسیه شوروی (گرجستان ۱۸۷۹ - ۱۹۵۳م) است. او از زعمای انقلاب کبیر روسیه و از همکاران لنین است. وی نخست به سمت دبیر کل حزب کمونیست برگزیده شد و در سال ۱۹۴۱م با هیتلر مخالف شد تا در جنگ جهانی دوم با کمک انگلیس و آمریکا با آلمان به جنگ پرداخت. استالین مدت‌ها با قدرت و استبداد کامل بر روسیه و شوروی حکومت راند. (محمد معین، فرهنگ فارسی، ج ۵ (اعلام)، ص ۱۳۳)

۲. اشاره به سوره مائده، آیه ۴۵: «و ما در تورات بر بنی اسرائیل لازم و مقرّر داشتیم که [در قانون قصاص] جان در برابر جان، و چشم در مقابل چشم، و بینی به عوض بینی، و گوش به جای گوش، و دندان در برابر دندان، و زخم‌ها را قصاصی است. و هرکه از آن قصاص گذشت کند، پس، آن کفاره‌ای برای [خطاها و معاصی] اوست. و آنان‌که بر طبق آنچه خدا نازل کرده، داوری نکنند، هم اینان‌اند که ستمکارند.»

۳. آل عمران، آیه ۱۸۲: «وگر نه خدا به بندگان ستمکار نیست.»

حکومت داشت و حدود سیزده میلیون نفر را به کشتن داد و یا مثل: رضاخان، صدام، مسئولان وقت آمریکا که با بمب اتمی ژاپن را بمباران کردند. فرهاد میرزا<sup>۱</sup>، عموی ناصرالدین شاه که استاندار کردستان و شیراز بود، در شرح حال خودش نوشته است: ایامی که در کردستان و فارس بودم، هفتصد نفر را کشتم.

### ۳. انتقام از ظالم

تمام نظام هستی، صحنه حکمت و عدالت است. نمی شود که فقط خیمه حیات بشر ظلم باشد و کسی کار به ظالم نداشته باشد. اصلاً چنین چیزی نمی شود که ما صددرصد جدای از نظام هستی باشیم و هرچه ظلم شود، کسی کاری به ظالم نداشته باشد؛ «وَلَا تَحْسَبَنَّ اللَّهَ غَافِلًا عَمَّا يَعْمَلُ الظَّالِمُونَ»<sup>۲</sup> بنابراین، خدا از عملکرد ستمگران غافل نیست و گریبان آنها در نهایت، به دست خدا می افتد. یا در جای دیگر درباره ستمکاران، رباخواران و قاتلان می گوید: «حَسْبُهُمْ جَهَنَّمُ يَصْلَوْنَهَا فَبِئْسَ الْمَصِيرُ»<sup>۳</sup> جهنم برای اینها کافی است؛ یعنی شما نگران نباشید. من انتقام همه مظلومان را از آنان می گیرم. ما نمی دانیم که کیفیت آن چگونه است؟ و در قیامت چه بلایی بر سر ستمکاران می آید؟ و یا چه سفره‌ای برای پاکان پهن می کنند؟ این مطالب، نیازمند آن است که با آیات قرآن و روایات اثبات شود؛ هرچند به تجربه نیز در طول تاریخ ثابت شده است. عبدالله بن بزاز نیشابوری می گوید: من با حمید بن قحطبه طائی رفت و آمد و دوستی داشتم. روزی خواستم بر او وارد شوم. کسی را فرستاد تا مرا به نزدش ببرد. در ماه رمضان هنگام ظهر بر او داخل شدم. سلام کردم و نشستیم. پس، آب و طشتی آوردند و دست خود را شست و به من هم امر کرد دستم را بشویم تا غذا بخوریم. گفتم: من روزه دارم. گفت: غذا بخور! گفتم: ای امیر! ماه رمضان است و من بیمار نیستم. او گریان شد و طعام خورد. بعد از غذا گفتم: چرا گریه کردی و

۱. فرهاد میرزا، معتمد الدوله، پسر عباس میرزا، ولیعهد فتحعلی شاه (۱۲۳۳ - ۱۳۰۵ق). شاهزاده به حکومت خوزستان و لرستان و فارس منصوب شد. وی در سال ۱۲۹۰ از جانب ناصرالدین شاه که عازم فرنگ بود، به نیابت سلطنت در تهران رسید. سپس، سفر به مکه نمود و شرح سفر خود را در کتابی به نام هدایة السبیل نوشته است. قبر او، در قسمت شرقی مزار کاظمین، معروف به باب فرهادی است. (محمد معین، فرهنگ فارسی، ج ۶ (اعلام)، ص ۱۹۹۵)

۲. ابراهیم، آیه ۴۲: «و خدا را از آنچه ستمکاران انجام می دهند، بی خبر میندار.»

۳. مجادله، آیه ۸: «دوزخ برای آنان کافی است. در آن وارد می شوند و بد محل بازگشتی است.»

غذا خوردی؟ گفت: زمانی که هارون الرشید خلیفه عباسی در شهر طوس بود، شبی مرا احضار کرد. وقتی بر او وارد شدم، سرش را بلند کرد و به من گفت: اطاعت تو از خلیفه چقدر است؟ گفتم: به جان و مال اطاعت کنم. پس، سر خود را بزیر افکند و اذن برگشتن داد. وقتی به خانه برگشتم، لحظاتی نگذشت که فرستاده خلیفه آمد و گفت: خلیفه را اجابت کن! گفتم: «إنا لله وانا إليه راجعون.» شاید قصد کشتنم را کرده باشد! چون بر او وارد شدم، گفت: اطاعتت از خلیفه چگونه است؟ گفتم به جان و مال و اهل و فرزندان. پس، تبسم کرد و اذن رفتن به من داد. وقتی به خانه برگشتم، زمانی کوتاهی نگذشت که فرستاده خلیفه آمد و گفت: خلیفه را اجابت کن! بر او وارد شدم، گفت: اطاعتت از امیر چقدر می باشد؟ گفتم: به جان و مال و زن و فرزند و دینم.

خلیفه خندید و گفت: این شمشیر را بگیر و آنچه این خادم می گوید: امتثال کن. با غلام خلیفه به خانه ای که درش بسته بود، وارد شدیم. درب خانه را گشود. دیدم سه اطاق بسته و یک چاهی در وسط وجود دارد. یکی از دربها را باز کرد، دیدم در آن اطاق بیست نفر از سادات از پیر و جوان در زنجیرند. غلام خلیفه گفت: اینها را بکش. من هم آنها را که سادات و اولاد علی و فاطمه علیهم السلام بودند، به قتل رساندم و غلام همه اجساد را به چاه می افکند. درب اطاق دوم را نیز گشود و بیست نفر از سادات را لب چاه آورد و من آنها را می کشتم. درب اطاق سوم را گشود و آنها را لب چاه آورد و من سر از تن آنها نیز جدا نمودم. نوزده نفر را سر بریدم. نفر بیستم، پیرمردی بود که به من گفت: دست بریده باد، ای بدذات! چه عذری برایت روز قیامت می باشد؛ زمانی که خدمت جدّ ما پیامبر برسی و حال آنکه شصت نفر از فرزندان او را کشته ای؟ پس، ناگهان دست و بدنم لرزید. غلام به من نگاهی کرد که زود او را بکش و من او را کشتم و بدنش را به چاه افکند. ای عبدالله! وقتی شصت نفر از اولاد پیامبر صلی الله علیه و آله را کشته باشم، با این گناه سنگین، نماز و روزه چه سودی برایم دارد و شک ندارم که جایگاهم در آتش است.<sup>۱</sup>

بدیهی است، چنین کسی که شصت نفر از مؤمنان را به قتل رسانده، جز در عرصه قیامت قابل مجازات نیست و کیفر دنیایی، به هیچ وجه، جزای عمل او قرار نمی گیرد؛ به بیان دیگر، فقط خداوند قادر است که از طریق عذاب ابدی دوزخ، انتقام اعمال او را بگیرد و وی را به سزای

۱. ابن بابویه، عیون اخبار الرضا علیه السلام، ج ۱، ص ۱۰۹ - ۱۱۱.

کردار پلیدش برساند.

### عظمت مرحوم ملا احمد نراقی

مرحوم ملا احمد نراقی<sup>۱</sup>، شخصیتی بلندمرتبه و کم‌نظیر است. دویست سال پیش در شهر کاشان که دارالمؤمنین بود، زندگی می‌کرد. کاشان شهر کوچکی بود که همه یکدیگر را می‌شناختند. روزی از مرحوم نراقی درخواست کردند که برای مردم منبر برود. وقتی مردم مطلع شدند، جمعیت بسیاری به مسجد آمدند. مرحوم نراقی از پله‌های منبر بالا رفت و نشست. نگاهی به جمعیت نمود و گریه کرد. بعد، از روی منبر بلند شد و پایین آمد و گفت: ای مردم! پدران ما اگر در این زمان زنده شوند و به میان ما بیایند و اوضاعمان را ببینند، ما را کافر می‌دانند! منظور مرحوم نراقی این بود که روش زندگی مردم اصلاً مورد تأیید اهل آخرت نیست و باید در صدد اصلاح خویش برآیند.

### مکاشفه برزخی مرحوم ملا احمد نراقی

اولیای خدا، هرگز از خدا ناراضی و گله‌مند نمی‌شوند؛ چون می‌دانند روزی همه تقسیم شده است؛ برخی کم، دیگری متوسط و یکی هم زیاد. هیچ‌کدام از اوضاع دنیا نیز ماندنی نیست و می‌گذرد. قرآن می‌گوید: «وَتِلْكَ الْأَيَّامُ نُدَاوِلُهَا بَيْنَ النَّاسِ»<sup>۲</sup>

مرحوم ملا احمد نراقی می‌فرماید: آن زمانی که در نجف درس می‌خواندم، روزی هم‌سر من به من گفت: ملا احمد! در خانه چیزی برای خوردن نداریم. از خانه بیرون آمدم تا برای اهل خانه چیزی بگیرم؛ اما بعد پیش خود گفتم: برای لقمه‌ای نان، من ملا احمد به حرم امیر مؤمنان علیه السلام بروم؟ خجالت دارد! من بروم و به علی علیه السلام بگویم زن و بچه‌ام گرسنه هستند؟ علی علیه السلام کسی بود

<sup>۱</sup>. علامه محقق شیخ احمد نراقی کاشانی (متوفای ۱۲۴۵)، فرزند مرحوم حاج ملا محمد مهدی نراقی، از بزرگان و فقهای شیعه و اعلی علمای عصر خویش بوده که علاوه بر علوم شرعی، در سایر فنون و فضایل و مراتب ذوق و عرفان احاطه تام داشته و اشعاری هم با تخلص «صفایی» می‌سروده است.

صاحب *روضات الجنات* می‌گوید: «از تخلص او به صفایی، علو منزلت وی در مقامات اهل معرفت مخفی نیست. ملا احمد نراقی تألیفات زیادی در فقه و اصول و موضوعات دیگر دارد که از جمله آنها، *معراج السعادة* است که ترجمه *جامع السعادة* پدرش ملا مهدی نراقی می‌باشد. مرحوم شیخ مرتضی انصاری، به مدت چهار سال از محضر ایشان بهره‌مند گردید و از شاگردان بنام ایشان بوده است. ملا احمد نراقی در سال ۱۲۴۵ ق مانند پدر خویش، در سن ۶۰ سالگی رحلت نمود.»

<sup>۲</sup>. آل عمران، آیه ۱۴۰: «و ما این روزها [ی پیروزی و ناکامی] را [به عنوان امتحان] در میان مردم می‌گردانیم.»

که برای افطار شب ماه رمضان او، شیر و نمک و نان گذاشتند، به دخترش گفت: شیر را بردار. او خودش با وجود علی بودن، ذره‌ای نان جو و نمک بیشتر نداشت؛ با این حال، من به حرم ایشان بروم و بگویم: علی جان! نان، گوشت، نخود و لویای ما را بده؟ ابداً من چنین جسارتی به امیر مؤمنان علیه السلام نمی‌کنم. بر سر قبر پدرم می‌روم و به او می‌گویم. بر سر قبر پدرم در وادی السلام رفتم.

[پدرش، ملا مهدی، از خودش خیلی مهم‌تر است. این ملا مهدی، پسر کارگر نراق بود. نمی‌دانم که این کارگر چقدر نور داشته است که پسرش ملا مهدی شد و نوه‌اش ملا احمد؟ این جور کارگرا را باید خاک کف ایشان را بردارند و کسی که مرض گرفته، یک ذره‌اش را در آب بریزند و به بیمار بدهند تا شفا پیدا کند.]

گفت: کنار قبر پدرم نشستم و به او گفتم: پدر! من آبرو دارم، بچه‌هایم گرسنه هستند و هیچ چیزی نداریم. شما می‌توانید فکری به حال ما کنید؟ می‌فرماید: وقتی با پدرم حرف زدم، صحنه عوض شد؛ دیگر قبرستان وادی السلام، نجف و حرم امیر مؤمنان علیه السلام در کار نبود. فقط خودم را در باغی دیدم که نه سر دارد و نه انتها و نه دیواری. هر چهار طرف تا چشم کار می‌کرد، باغ بود. صدای پدرم از ساختمانی که از قصرهای شاهان جهان زیباتر بود، آمد. ندا داد: احمد! داخل شو! درد دلت را شنیدم و می‌دانم که گرسنه هستید. این نصف کیسه برنج اینجا را به تو می‌دهم، برو و مشکل گرسنگی خود و خانواده‌ات را حل کن. کیسه را برداشتم. باز صحنه عوض شد و دوباره دیدم که در وادی السلام هستم و حرم پیداست. کیسه را زیر عبا گذاشتم و به خانه آمدم. برنج را آوردم و به همسرم دادم. چند ماهی از آن خوردیم.

روزی همسرم گفت: ملا احمد! این برنج را از کجا آوردی؟ گفتم: چطور؟ گفت: برای اینکه چهار ماه داریم می‌خوریم، ولی کم نمی‌شود. [آری، نعمت بهشت، کم نمی‌شود؛ «لَا مَقْطُوعَةٌ وَوَلَا مَمْنُوعَةٌ»<sup>۱</sup>] گفت: تو چه کار داری که از کجا آورده‌ام؟ مگر قرآن نمی‌گوید: «إِنَّ اللَّهَ هُوَ الرَّزَّاقُ ذُو الْقُوَّةِ الْمَتِينُ»<sup>۲</sup> ما نان خور خدا هستیم. پس، خدا به ما داده است. آن قدر اصرار کرد تا قضیه را گفت. بعد همسرم رفت و بعد از چند دقیقه برگشت. گفت: دیگر کیسه برنج نیست.

۱. واقعه، آیه ۳۳: «که پایان نپذیرد و ممنوع نشود.»

۲. ذاریات، آیه ۵۸: «بی‌تردید، خدا خود روزی‌دهنده و صاحب قدرت استوار است.»

گفتم: چه کار داشتی که از کجا آمده است؟<sup>۱</sup>

### امنیت مؤمنان در قیامت

خدا یکصد اسم برای قیامت گذاشته است؛ برای امثال ملا احمد نراقی، قیامت چگونه است؟ و برای شراب‌خوار و اهل فسق و فجور چگونه است؟ برای شیخ انصاری چه قیامتی است؟ برای شما مردم مؤمن، نمازخوان، روزه‌گیر و اجتناب‌کننده از گناه، چه قیامتی است؟

آری، برای فاسد و فتنه‌گر و مفسد و دزد، قیامت، «فرع اکبر» است؛ یعنی وحشتی که فوق آن پیدا نمی‌شود؛ به گونه‌ای که قلب می‌خواهد از ترس تکه‌تکه شود؛ اما برای مردم مؤمن، سرای امنیت و رحمت است؛ «الَّذِينَ آمَنُوا وَلَمْ يَلْبِسُوا إِيمَانَهُمْ بِظُلْمٍ أُولَئِكَ لَهُمُ الْأَمْنُ وَهُمْ مُهْتَدُونَ»<sup>۲</sup>

روایتی از رسول خدا ﷺ است که شما مؤمنان اهل آن هستید. آن حضرت فرموده: «وَلَايَةُ عَلِيٍّ بِنِ أَبِي طَالِبٍ حِصْنِي فَمَنْ دَخَلَ حِصْنِي آمِنَ مِنْ عَذَابِي»<sup>۳</sup> شما در روز قیامت، کنار علی عَلَيْهِ السَّلَام قرار می‌گیرید و آن روز، برای شما روز امن است؛ اما برای عده‌ای دیگر، «يَوْمَ الْحَسْرَةِ» و «يَوْمَ الْفُرْعِ الْأَكْبَرِ» است.

علامه سید محمدحسین طباطبایی، صاحب تفسیر المیزان نقل کرده: استاد ما، عارف برجسته، حاج میرزا علی آقا قاضی می‌گفت: در نجف اشرف، نزدیکی منزل ما، مادر یکی از دخترهای افندی‌ها (سنی‌های دولت عثمانی) فوت کرد. این دختر در مرگ مادر، بسیار ضججه و گریه می‌کرد و با تشییع‌کنندگان تا کنار قبر مادرش آمد و آن قدر گریه و ناله کرد که همه حاضران به گریه افتادند. هنگامی که جنازه مادر را در میان قبر گذاشتند، دختر فریاد می‌زد: من از مادرم جدا نمی‌شوم. هر چه می‌خواستند او را آرام کنند، مفید واقع نشد. دیدند اگر بخواهند با اجبار، دختر را از مادرش جدا کنند، ممکن است جاننش به خطر بیفتد. سرانجام بنا شد دختر را در قبر مادرش بخوابانند و دختر هم پهلوی مادر در قبر بماند؛ ولی روی قبر را از خاک انباشته نکنند و فقط روی قبر را با تخته‌ای بپوشانند و دریچه‌ای هم بگذارند تا دختر نمیرد و هر وقت خواست، از آن دریچه بیرون آید. دختر در شب اول قبر، کنار مادر خوابید. فردا آمدند و سرپوش را برداشتند تا ببینند به سر دختر چه آمده است. دیدند تمام موهای سرش سفید شده است! پرسیدند: چرا این طور

۱. انصاریان، حسین، مرگ و فرصت‌ها، ص ۲۲۰.

۲. انعام، آیه ۸۲.

۳. علامه مجلسی، بحار الأنوار، ج ۳۹، ص ۲۴۶.



شده‌ای؟ در پاسخ گفت: دیشب که کنار جنازه مادرم در قبر خوابیدم، ناگاه دیدم دو نفر از فرشتگان آمدند و در دو طرف ایستادند و یک شخص محترمی هم آمد و در وسط ایستاد. آن دو فرشته، مشغول سؤال از عقاید مادرم شدند و او جواب می‌داد؛ سؤال از توحید نمودند، جواب درست داد. سؤال از نبوت نمودند، جواب درست داد که پیامبر من، محمد بن عبدالله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ است. تا اینکه پرسیدند: امام تو کیست؟ آن مرد محترم که در وسط ایستاده بود، گفت: «من امام او نیستم.» [آن مرد محترم، امام علی عَلِيٌّ بود.] در این هنگام، آن دو فرشته چنان گرز بر سر مادرم زدند که آتش آن به سوی آسمان زبانه کشید. من بر اثر وحشت و ترس زیاد، به این وضع که می‌بینید دچار شدم و همه موهای سرم سفید شد.

مرحوم قاضی می‌فرمود: چون تمام طایفه آن دختر در مذهب اهل تسنن بودند، تحت تأثیر این واقعه قرار گرفته و شیعه شدند؛ زیرا این واقعه، گواه حقانیت مذهب تشیع بود. خود آن دختر، جلوتر از آنها به مذهب تشیع اعتقاد پیدا کرد.<sup>۱</sup>

ماجرای فوق، بیانگر این حقیقت است که روز قیامت برای عده‌ای، روز حسرت و غم و اندوه فراوان است؛ زیرا در سرای دنیا ولایت اولیای خدا را نپذیرفتند و در صراط مستقیم ایشان گام نهادند و از رهگذر این غفلت و بی‌توجهی، از مواهب و عنایات خاص الهی محروم می‌شوند؛ به طوری که حسرت این حرمان، خود غذایی سخت و اندوهی جانسوز به شمار می‌رود که اصلاً قابل تحمل برای کسی نیست.<sup>۲</sup>

۱. محمدحسین تهرانی، معادشناسی، ج ۳، ص ۱۱۰.

۲. این نوشتار با اندک تغییر و اضافات از کتاب مرگ و فرصت‌ها تألیف حجت‌الاسلام والمسلمین استاد حسین انصاریان، سامان یافته است.